

Conditions of Ownership and Their Application in the Realm of Intellectual Creations

Seyed Hassan Shobeiri Zanjani¹

Ali Jahanian²

(Received on: 2023-02-14; Accepted on: 2023-06-06)

Abstract

Article 140 of the Iranian Civil Code is crucial because it defines the scope of possession and ownership. This article specifies several causes of ownership, including obligations, the revival of unused lands, acquisition, preemption, and inheritance. The Civil Code details the regulations for each of these causes. A contemporary issue involves intellectual creations and determining how ownership of intellectual property can be defined in line with these established causes of ownership. This study delves deeply into this issue.

Initially, this research conducts a comparative analysis of terms like property, possession, and rights to correctly position emerging topics within the legal framework. It then reviews the perspectives of both jurists and legal scholars. The findings suggest that, firstly, establishing rights and ownership concerning intellectual works can be justified through evidence such as customary practices and the principle of “Taslit” (dominion over property). Secondly, by challenging the restriction of sales to tangible items—a view strongly held by some jurists—and extending it to encompass other forms of transactions, including the sale of benefits and rights, based on the sound narration of Abu Burdah ibn Rajā, it is possible to extend the sale to intellectual works. Additionally, regarding an owner’s renunciation of property, guided by Sukkuni’s narration and by broadening the context of this narration, the concept of renunciation can be extended to various types of property, including intellectual creations.

Keywords: Conditions of Ownership, Property, Possession, Rights, Intellectual Works, Unclaimed Property, Public Assets.

1. Associate Professor, Department of Intellectual Property Law, University of Qom, Qom, Iran
Email: shshobeiri@yahoo.com

2. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Principles of Law, University of Mazandaran, Mazandaran, Iran (Corresponding Author) Email: jahanian280@gmail.com

اسباب تملک و کاربرد آن در حوزه آفرینش های فکری

سیدحسن شبیری زنجان^۱

علی جهانیان^۲

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۱۶)

چکیده

ماده ۱۴۰ یکی از مواد بسیار مهم قانون مدنی ایران است که به قلمرو تملک و ملکیت شخص می پردازد. قانون گذار در این ماده، موارد ذیل را از زمره اسباب تملک دانسته است: تعهدات، احیای اراضی موات، حیات، شفعه و ارث. احکام هر کدام از این مواد در قانون مدنی مقرر شده است. امروزه یکی از موضوعات مهم و جدید، آفرینش های فکری و چگونگی مالکیت دارندگان آثار فکری و تطبیق اسباب مالکیت بر آنهاست که به واکاوی و پژوهش نیاز دارد و تحقیق حاضر به آن پرداخته است.

در این جستار ابتدا واژگان مرتبط با موضوع اصلی نظیر مال، ملک و حق بررسی تطبیقی شده اند تا موضوعات نوپدید در جایگاه خود قرار گیرد؛ سپس دیدگاه های فقیهان و حقوق دانان بررسی شده است. نتیجه تحقیق نشان می دهد اولاً اثبات حق و ملک در مورد آثار فکری با برخی ادله مانند سیره عقلا و قاعده تسلیط امکان پذیر است؛ ثانیاً با الغای خصوصیت در مورد بیع عین که پافشاری برخی فقیهان بزرگ را در مورد اختصاص بیع به عین در پی دارد، به دیگر موارد بیع اعم از بیع منفعت و بیع حقوق توسط صحیحه ابو برده بن رجا، بتوان به بیع آثار فکری نیز تسری داد. همچنین در مورد اعراض مالک از آثار فکری خود در صورت احراز رها شدن آن با توجه به روایت سکونی و با الغای خصوصیت از مورد روایت به دیگر اموال از جمله آثار فکری، قابل تسری است.

کلیدواژه ها: اسباب تملک، مال، ملک، حق، آثار فکری، مال مجهول المالک، اموال عمومی

۱. دانشیار گروه حقوق خصوصی و مالکیت فکری، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران <mailto:shshobeiri@yahoo.com>

۲. دانشجوی دکتری گروه حقوق خصوصی، جامعة المصطفی العالمیه، قم، ایران (نویسنده مسئول) Jahanian280@gmail.com

مقدمه

امروزه حقوق ایران با پشتوانه‌ای که از فقه امامیه دارد، می‌تواند به مسائل نوپدید و چون حقوق مالکیت فکری ورود کند و با استناد به دلایل اجتهادی و اصول و قواعد مسلم فقهی پاسخ مسائل فراروی را بیابد تا تکلیف قانون‌گذار در مواجهه با این مسائل از پیش روشن باشد. موضوع این مقاله، یعنی اسباب تملک و کاربرد آن در مسائل جدید حقوقی، نیازمند آن است که با مطالعات فقهی - حقوقی پاسخ به پرسش‌هایی مانند اسباب تملک در موضوعات جدید، حیازت اثر فکری، رابطه اثر با صاحب آن در اثر فکری، انتقال و بیع اثر فکری و اعراض از ملکیت در اثر فکری پرداخته شود. محل بحث در این‌گونه مباحث با توجه به تفاوت حق عینی و غیرعینی است. از آنجاکه فقیهان و حقوقدانان انتقال و ملکیت را در حقوق عینی مطرح کرده‌اند، در بحث اثر فکری با این چالش روبرو هستیم که چه ارتباطی بین اثر و صاحب اثر وجود دارد؟ در صورت اثبات حق و ملکیت برای صاحب آن، می‌توان وارد بحث‌هایی نظیر انتقال، حیازت، اعراض این آثار شد.

۱. مفهوم‌شناسی

۱-۱. مال

یکی از مفاهیم اساسی در این جستار واژه «مال» است. مال کلمه‌ای عربی است که وارد ادبیات فارسی شده است و به مفهوم خواسته، دارایی و ثروت معنا شده است (دهخدا، ۱۳۹۰ هـ. ش، ج ۱، ص ۲۵۵۳). از آنجاکه واژه مال سرچشمه‌ای عربی دارد، برای تبیین آن باید به کتب لغت عربی رجوع کرد. فرهنگ لغت المنجد و برخی کتب دیگر، مال را «به هر چیزی که شخص تملک می‌نماید» تعریف کرده‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴ هـ. ج ۱۱، ص ۶۳۵؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ هـ. ج ۳، ص ۶۱۸؛ مألوف، ۱۳۹۵ هـ. ش، ج ۲، ذیل واژه مال). در اصطلاح حقوقی یک شیء یا حق زمانی مال نامیده می‌شود که دارای ارزش اقتصادی باشد (امامی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۳۲)؛ یعنی مردم حاضر باشند برای به دست آوردن آن هزینه پرداخت کنند. به داشتن

ارزش اقتصادی، مالیت داشتن گفته می‌شود؛ دیگر اینکه قابلیت تملک خصوصی را داشته باشد. بنابراین هوا، کرات آسمانی و کهکشان، خورشید و اقیانوس هاگرچه برای زندگی لازم و ارزشمند هستند، چون قابلیت تملک خصوصی را ندارند، مال نیستند (توکلی، ۱۴۰۰هـ.ش، ج ۱، ص ۸۷). مال به دو قسم می‌شود: مال محسوس و مال نامحسوس. مراد از مال محسوس، اموالی هستند که ماهیت مادی، خارجی، نمودی بیرونی، ظاهری و قابل رؤیت دارند، مانند ساختمان، خودرو، کتاب، خودکار. این اموال چون از ذرات مادی تشکیل شده‌اند، به آنها اموال مادی گفته می‌شود.

مقصود از مال غیرمحسوس، اموالی است که ماهیت خارجی، بیرونی و قابل رؤیت ندارند. این اموال حقوقی هستند که جنبه مالی و ارزش اقتصادی دارند؛ مانند حق انتفاع، حق وثیقه، حق ارتفاق، حق اولویت، حق شفعه، طلبی که شخص از دیگران دارد، حق شخص به کتابی که نوشته یا شعری که سروده است وسیله‌ای که اختراع کرده، یا علامت تجاری که ثبت کرده است (توکلی، ۱۴۰۰هـ.ش، ج ۱، ص ۸۹).

۲-۱. ملک

ملک در لغت به معنای آن چیزی است در تصرف کسی باشد، مثل خانه و باغ و مزرعه و امثال اینها (دهخدا، ۱۳۹۰هـ.ش، ذیل واژه). در اصطلاح حقوقی مفهوم ملک با معنای لغوی آن فاصله‌چندانی ندارد و عبارت از چیزی است که شخص بر آن سلطه قانونی دارد. بر اساس این تعریف، حق و ملک مقسم هر دو سلطنت هستند (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸هـ.ش، ج ۱، ص ۵۵) و در معنای حقوقی بین مالک و مملوک نیز به کار رفته است. این رابطه قانونی سبب می‌شود که مالک حق داشته باشد از مملوک یا موضوع مالکیت نفع ببرد یا آن را مورد معامله و معاوضه قرار دهد و به تعلق یا اختصاص چیزی به شخصی نیز ملک گفته می‌شود (لنگرودی، ۱۳۷۸هـ.ش، ص ۹۴؛ بروجردی عبده، ۱۳۸۰هـ.ش، ص ۳۳).

۳-۱. حق

حق به معنای سلطه و امتیازی است که شخص به یک مال یا به شخص یا به دستاوردهای فکری خود از طرف قانون پیدا می‌کند (لنگرودی، ۱۳۷۸ ه.ش، ص ۲۱۶). برخی حق را به اختصاص تعریف کرده‌اند (باریکلو، ۱۳۹۴ ه.ش، ص ۹۱). این سلطه و امتیاز ممکن است که به یک شیء مادی باشد، مثل ساختمان یا ناظر بر امور غیرمادی مثل آفرینش‌های فکری باشند، مثل تألیف، حق اختراع و طرح‌های صنعتی و

۴-۱. حقوق فکری

حقوق فکری عبارت از «حقوقی است که به صاحب آن اجازه می‌دهد تا به انحصار از منافع و شکل خاصی از فعالیت یا فکر انسان استفاده نماید» (کاتوزیان، ۱۳۸۷ ه.ش، ص ۶۰). این نوع حقوق با وجود آنکه به لحاظ اقتصادی دارای ارزش است، بر اشیای عالم مادی و خارج اعمال نمی‌شود، بلکه موضوع آن محصول فعالیت‌ها و تراوش‌های ذهنی بشر است، مثل علائم تجاری، حق اختراع، طرح‌های صنعتی و آثار ادبی و هنری و حق که برای دارنده و پدیدآورنده آن ایجاد می‌شود و بی‌تردید این موارد از حقوق مالی و دارای ارزش اقتصادی است؛ هرچند موضوع آن آفرینش‌های فکری است. به همین دلیل حقوق‌دانان آن را حقوق فکری یا معنوی نامیده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۷ ه.ش، ص ۶۰؛ صفایی، ۱۳۵۰ ه.ش، ص ۴۴؛ لایقی، ۱۳۸۱ ه.ش، ص ۵۰).

۲. اقسام اموالی که مالک خاص ندارند

۱-۲. اموال مجهول‌المالک

قانون‌گذار مال مجهول‌المالک را تعریف نکرده است؛ اما به نظر می‌رسد هرگاه گفته شود شیئی که مالک خاص دارد، ولی به جهتی از جهات نمی‌توان مالک آن را پیدا کرد، مجهول‌المالک

است؛ یا گفته شده مالی است که قبلاً در ملکیت شخص بوده و اعراض از آن مسلم نیست یا عدم اعراض از آن محقق است، ولی به جهتی از جهات مالک آن شناخته نمی‌شود (یوسف‌زاده، ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۲۴۳). ماده ۲۸ قانون مدنی این اموال را در شمار اموالی می‌داند که مالک خاص ندارند، هرچند قبلاً مالکی داشته‌اند.

۲-۲. مباحات

اموالی که در مالکیت شخص حقیقی یا حقوقی نیست (لنگرودی، ۱۳۷۸ هـ.ش، ص ۶۰۸) و شخص می‌تواند با رعایت قوانین و مقررات آنها را تملک کند؛ مانند ماهی‌های دریا که طبق قواعدی و در مناطق و فصول خاصی صیدشدنی هستند یا حیوانات رها در طبیعت که مالک خاصی ندارند و با اخذ مجوز لازم از سازمان حفاظت محیط‌زیست در مناطق خاص و فصول خاصی شکارپذیر می‌شوند یا زمین‌های موات که با اخذ مجوز از اداره منابع طبیعی احیاپذیر و در شرایطی تملک‌شدنی هستند (توکلی، ۱۴۰۰ هـ.ش، ج ۱، ص ۱۰۸). البته طبق اصل ۴۵ قانون اساسی، «انفال و ثروت‌های عمومی، از قبیل زمین‌های موات یا رهاشده، معادن، دریاها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و سایر آب‌های عمومی، کوه‌ها، دره‌ها، جنگل‌ها، نیزارها، بیشه‌های طبیعی، مراتعی که حریم نیست، ارث بدون وارث و اموال مجهول‌المالک و اموال عمومی که از غاصب مسترد می‌شود، در اختیار حکومت اسلامی است...»؛ پس موارد مذکور قابلیت حیازت را ندارد.

اموال عمومی یا مشترکات عمومی اموالی هستند که در مالکیت عموم مردم است و دولت یا نهادهای عمومی مانند شهرداری‌ها آنها را اداره می‌کنند؛ مانند راه‌ها و بوستان‌های عمومی و میادین شهری (ماده ۲۵ قانون مدنی). در این باره باید توجه کرد این اموال بدون مالک نیستند؛ زیرا این اموال در مالکیت عموم جامعه است. انتفاع از این اموال برای اشخاصی که زودتر شروع به بهره‌بری نموده‌اند، حق تقدم ایجاد می‌کند که دیگران را ممنوع از مداخله و ایجاد

مزاحمت می‌کند (کاتوزیان، ۱۴۰۰ هـ.ش، ش ۶۹، ص ۷۲)؛ مثلاً اگر شخصی به طور متعارف روی صندلی پارک بنشیند، شخص دیگری نمی‌تواند مانع او شود.

۲-۳. حيازت

یکی از اسباب تملک، حيازت است. مراد از حيازت در مفهوم لغوی، «به دست آوردن و کسب کردن» است (جوهری، ۱۴۱۰ هـ.ج ۳، ص ۸۷۵). در مفهوم اصطلاحی نیز از مفهوم لغوی دور نرفته است و به مفهوم «سلطه و دست نهادن بر چیزی است به نحوی که مالک خاصی نداشته است و مسبوق به ملکیت نبوده است» (مصطفوی، ۱۴۲۷ هـ.ص ۲۸۰). حيازت سه رکن دارد: الف) رکن مادی: تصرف و وضع ید بر مال یا مهیا کردن وسایل تصرف و استیلا (ماده ۱۴۶ قانون مدنی)؛ ب) رکن معنوی: این تصرف باید همراه با قصد تملک باشد، نه یک تصرف موردی و گذرا (ماده ۱۴۳ قانون مدنی)؛ ج) رکن قانونی: این تصرف باید در چارچوب قوانین انجام شود، وگرنه موجب تملک نخواهد شد (ماده ۱۴۵ و ۱۸۲ قانون مدنی). درباره چگونگی حيازات مباحات باید گفت مباحات منحصر به اراضی موات نیست، بلکه هر شیء مادی که قابلیت تملک یا حيازت و انتفاع و مالک خاصی نداشته باشد، مباح خواهد بود، مثل ماهی دریا، مرغ هوا، جنگل‌ها و معادن در اراضی موات (کاتوزیان، ۱۳۸۷ هـ.ش، ص ۱۵۳).

۳. اسباب تملک

نکته‌ای که در آغاز سخن ضروری است، توجه به واژه تملک و تمیلک است. تمیلک با تملک از چند جهت تفاوت دارد:

الف) مفهوم: تمیلک به معنای انتقال حق مالکیت به شخص دیگر یا مالی را به مالکیت دیگری درآوردن است؛ درحالی که تملک به معنای مالی را به مالکیت خود درآوردن یا مالک مالی شدن است.

ب) اسباب: سبب منحصر به تملیک عقد است؛ بنابراین تحقق تملیک، افزون بر اراده انتقال دهنده، مستلزم موافقت انتقال گیرنده نیز است، هرچند تملیک مجانی و رایگان مثل هبه و وصیت باشد؛ درحالی که اسباب تملک متعدد است؛ یعنی ممکن است سبب تملک عقد باشد مانند بیع و صلح یا ایقاع باشد مانند حیازت مباحات و اخذ به شفعه یا واقعه حقوقی مانند ارث.

ج) اهلیت: تملیک کننده باید اهلیت کامل (عقل، بلوغ و رشد) داشته باشد؛ درحالی که گاه وجود اهلیت ناقص در تملک کننده کافی است؛ مثلاً تملکات مجانی سفیه و صغیر ممیز صحیح است (قسمت اخیر مواد ۱۲۱۲ و ۱۲۱۴ قانون مدنی). در نتیجه تملیک با تملک ملازمه دارد و هر تملیکی با تملک همراه است؛ اما عکس قضیه صادق نیست و هر تملکی با تملیک ملازمه ندارد. بنابراین می توان گفت رابطه بین این دو عموم و خصوص مطلق است. از این رو قانون گذار ایران در ماده ۱۴۰ قانون مدنی سخن از تملک می کند و بیان می دارد تملک با این موارد حاصل می شود: ۱. احیای اراضی موات و حیازت اشیای مباحه؛ ۲. به وسیله عقود و تعهدات؛ ۳. به وسیله اخذ به شفعه؛ ۴. ارث.

۳-۱. احیای اراضی موات و حیازت اشیای مباحه

بند اول ماده ۱۴۰ قانون مدنی به احیای اراضی موات و حیازت مباحات می پردازد که در دو گفتار در این باره مطالبی گفته می شود.

۳-۱-۱. احیای اراضی موات

در قانون مدنی ۵ ماده از ماده ۱۴۱ تا ۱۴۵ به احیای اراضی موات پرداخته شده است. اراضی موات در تقسیم بندی اراضی، مقابل زمین بایر و اراضی دایر قرار گرفته است. در اصطلاح حقوقی منظور از احیای موات، آباد کردن زمین های آباد نشده و بدون مالک است (صفایی،

۱۳۹۶ هـ. ش، ج ۱، ص ۱۶۵)، مانند کاشتن درخت یا زراعت یا احداث بنا و ... که طبق قانون مدنی از اسباب تملک است و موجب می شود شخص احیاکننده زمین مالک آن شود (ماده ۱۴۱ قانون مدنی). دراین باره باید توجه داشت اقداماتی مانند آنچه بیان شد، زمانی موجب تملک می شود که به قصد تملک انجام شوند (م ۱۴۳ ق. م.). بنابراین اگر فردی از سوی کسی دیگر اجبار به آباد کردن زمین شود و قصد تملک نداشته باشد، احیای اراضی موات محقق نمی شود. بر اساس ماده ۱ آیین نامه اجرایی قانون زمین شهری، «عملیاتی از قبیل شخم غیرمسبق به احیا و تحجیر و ریختن مصالح در زمین و حفر چاه و نظایر آن، عمران و احیا محسوب نمی گردد» و ممکن است فقط تحجیر محسوب شود. باید یادآور شد امروزه با توجه به اصل ۴۵ قانون اساسی و قانون زمین شهری مصوب ۱۳۶۶ و قانون مرجع تشخیص اراضی موات و ابطال اسناد آن مصوب ۱۳۶۵، زمین های موات در اختیار دولت جمهوری اسلامی ایران است.

بنابراین زمین های مذکور تملک شدنی از راه احیا نیستند و فقط دولت می تواند با رعایت مقررات آنها را به اشخاص عمومی یا خصوصی واگذار کند. این قبیل اراضی در اختیار دولت قرار می گیرد تا برای تولید محصولات کشاورزی و صنعتی، ایجاد اشتغال، مصارف عام المنفعه، برطرف کردن نیاز دستگاه های دولتی و نهادهای انقلاب اسلامی، شهرداری ها و ایجاد مسکن و واگذاری زمین برای کسانی که مسکن ندارند، استفاده شود. تشخیص این اراضی بر وزارت کشاورزی است که از طریق هیئت متشکل از چند نفر اقدام به تفویض زمین می کند (صفایی، ۱۳۹۶ هـ. ش، ج ۱، ص ۱۶۸).

۳-۱-۲. حیات مباحات

بر اساس قسمت انتهایی بند ۱ ماده ۱۴۰ و ماده ۱۴۷ قانون مدنی، حیات مباحات از اسباب ملکیت شناخته شده است. همان طور که پیش تر دانسته شد، مباحات به اموالی اطلاق

می‌شود که مالک ندارد؛ اعم از اینکه قبلاً مالک داشته باشد و اکنون رها شده است یا اصلاً مالک نداشته باشد. بنابراین فرق اموال مباح و مجهول‌المالک در این است که در اموال مجهول‌المالک دانسته می‌شود که این مال مالک دارد، ولی مالک آن شناخته نشده است یا اعراض مالک معلوم نیست؛ درحالی که مال مباح علم به ملکیت آن وجود ندارد، نه اینکه علم به عدم ملکیت باید وجود داشته باشد.

در صورتی که مباحات تحت نظارت دولت باشد، دولت می‌تواند به موجب مقررات آنها را تملک کند یا به دیگران اجازه دهد با شرایطی آنها را تملک نماید که وضع قوانین خاص و گوناگون در مورد مباحات، امکان تملک آزادانه مباحات را بسیار محدود کرده است. بنابراین پرندگان و آهوان و گوزن‌های وحشی و ماهیان دریا که تحت حفاظت محیط زیست هستند و تملک آنها به حکم قانون ممنوع شده است، در صورت تصرف به حکم ماده ۳۰۸ قانون مدنی، تصرف عدوانی و مشمول احکام غصب خواهد بود. همان‌گونه که به تصریح ماده ۱۷ قانون شکار و صید آمده است حیواناتی که بر خلاف مقررات این قانون شکار و صید شده باشند، متعلق به سازمان شکاربانی خواهند بود؛ همچنین در صورت اتلاف این موارد، طبق ماده ۳۲۸ قانون مدنی ضامن مثل یا قیمت آن خواهد بود. ماده ۱ قانون حفاظت و بهره‌برداری از منابع آبی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۷۴ نیز مقرر می‌دارد: «منابع آبی آب‌های تحت حاکمیت و صلاحیت جمهوری اسلامی ایران ثروت ملی کشور بوده، حفظ و حراست آن از وظایف دولت جمهوری اسلامی ایران می‌باشد». همچنین ماده ۶ قانون پیش‌گفته مقرر می‌دارد هیچ شخص حقیقی و حقوقی نمی‌تواند بدون کسب پروانه معتبر مبادرت به بهره‌برداری آبیان در آب‌های موضوع ماده ۲ این قانون نماید که طبق اصل ۴۵ قانون اساسی انفال و ثروت‌های عمومی ... در اختیار حکومت اسلامی است و نیز ظاهر منع از ماده ۶ منابع آبی مصوب ۱۳۷۴ فقط نهی تکلیفی نخواهد بود، بلکه نهی وضعی به معنای نداشتن مالکیت حیازت موارد گفته شده در قانون است؛ زیرا به قرینه سیاق هیچ شخص حقیقی

و حقوقی دلالت بر ممنوعیت تصرف عدوانی ندارد و منع تکلیفی به شخص حقوقی معنا ندارد؛ ازاین رو با تصویب این قوانین خاص برخی مباحات از مالی رها و آزاد بدون مالک تغییر عنوان می دهد و مالکیت عام به عنوان ثروت های عمومی تحت حاکمیت جمهوری اسلامی درآمده است.

بنابراین آنچه برخی حقوقدانان از ماده ۱۴۶ قانون مدنی برداشت کرده اند، در حیا زت باید عملی محقق شود که به لحاظ عرف به دست آوردن دانسته می شود؛ پس علامت گذاشتن روی درخت مباح را نمی توان حیا زت و سبب تملک دانست (صفایی، ۱۳۹۶ ه. ش، ج ۱، ص ۱۶۹). ازاین رو در حقوق فکری این بحث مطرح می شود که آیا حیا زت در حقوق فکری راه دارد؟ به این معنا که مثلاً از مدت اعتبار حقوق مادی پدیدآورنده در تألیف کتاب که حداکثر پنجاه سال، در ترجمه کتاب سی سال، در نرم افزار سی سال، در اختراع حداکثر بیست سال و در طرح صنعتی حداکثر پانزده سال بگذرد، آیا اشخاص دیگر می توانند آن اثر را تملک کنند؟

در پاسخ ابتدا اشاره می شود که حقوق فکری، حقوقی مختلط و دوجنبه ای است که هم جنبه های مالی دارد، مثل حق تکثیر، نشر، عرضه و پخش و هم جنبه های غیرمالی (معنوی) دارد، مانند حق تصمیم گیری درباره انتشار، انتساب اثر، حفظ حرمت و تمامیت اثر. جنبه مالی حقوق فکری، مانند اینکه شخصی کتاب یا مقاله ای تألیف نموده یا اختراعی کرده است، این حق را دارد که آن اثر تألیف شده یا آن اختراع را به تولید انبوه برساند و سود حاصل از انتشار مکتوب خود یا تولید انبوه اختراع نصیب خودش شود یا شخصی که یک علامت تجاری ثبت نموده، این حق را دارد که آن محصول و خدمات خود را در قالب آن علامت تجاری عرضه کند و منافع مالی حاصل از آن علامت تجاری را به دست آورد.

جنبه غیرمالی حقوق فکری، مانند اینکه شخصی مقاله علمی نوشته یا اختراعی را به ثبت رسانده است، این حق برای او ایجاد می شود که این مقاله یا اختراع فقط به نام

خودش منتشر یا معرفی شود (کاتوزیان، ۱۴۰۰ هـ. ش، ش ۱۶، ص ۶۰) نه به نام شخصی دیگر. جنبه مالی حقوق فکری محدود به زمان است؛ برخلاف جنبه غیرمالی که محدود به زمان خاصی نیست؛ مثلاً اعتبار گواهی نامه حق اختراع، بیست سال است (بیات، ۱۳۹۷ هـ. ش، ص ۴۵) و بعد از انقضای این زمان، جنبه مالی حق فکری به پایان می‌رسد؛ یعنی هر شخصی می‌تواند از آن اختراع بهره‌برداری کند. اما جنبه غیرمالی حقوق فکری محدود و مقید به زمان نیست؛ مثلاً برای همیشه آن مقاله علمی به نام مؤلف آن ثبت خواهد شد و در هیچ زمانی حتی بعد از آنکه مدت اعتبار اثر علمی به پایان رسید، هیچ شخص دیگری نمی‌تواند آن اثر را به نام خود منتشر کند. جنبه مالی حقوق فکری قابل تقویم به پول، توقیف (تبصره ۳ ماده ۲۴ آیین‌نامه اجرایی موضوع ماده ۲۱۸ قانون مالیات‌های مستقیم) و انتقال است؛ اما جنبه غیرمالی آن قابلیت تقویم به پول، توقیف و انتقال را ندارد؛ مثلاً شخصی که مقاله علمی نوشته است، می‌تواند در ازای دریافت وجه، چاپ و انتشار و فروش آن اثر و به طور کلی منافع مالی حاصل از آن کتاب را به دیگران واگذار کند، اما نمی‌تواند جنبه غیرمالی حق تألیف را به دیگران واگذار کند و جنبه غیرمالی حق تألیف برای خودش باقی می‌ماند؛ یعنی آن مقاله علمی همچنان به نام صاحب اثر چاپ خواهد شد و هرچند منافع مالی آن کتاب به او نمی‌رسد، اما نام او باید به عنوان مؤلف بر روی کتاب درج شود (بند «و» ماده ۵ قانون ثبت اختراعات، طرح‌های صنعتی و علامت تجاری مصوب ۱۳۸۶). بنابراین اگر مخترع حق اختراع خود را به شخص دیگر منتقل کرده باشد، در جشنواره‌های علمی و فنی مانند جشنواره خوارزمی، آن اختراع همچنان به نام مخترع اصلی شناخته می‌شود و اگر جایزه‌ای مانند قبولی بدون آزمون در دانشگاه یا معافیت از سربازی تعلق گیرد، به مخترع اثر تعلق خواهد گرفت که اختراع ناشی از فعالیت فکری و نوآوری اوست و این جوایز به شخصی که آن اختراع را خریده است، تعلق نمی‌گیرد.

بنا بر آنچه گفته شد، می‌توان توسعه‌ای در تعریف ماده ۱۴۶ قانون مدنی قائل شد؛ زیرا تفاوت عمده حقوق مالکیت فکری با مالکیت سنتی، در غیرمادی بودن موضوع مالکیت فکری است؛ اگرچه موضوع مالکیت فکری، مال غیرمادی است، ولی ماهیت حق صاحب حقوق فکری به حقوق عینی شبیه‌تر است تا حقوق دینی (بیات، ۱۳۹۷ هـ.ش، ص ۴۵). بنابراین گرچه ظاهر ماده ۱۴۶ قانون مدنی بیشتر به تصرف و استیلائی مادی گرایش دارد، با توسعه و جایگاه و اهمیت حقوق فکری و اینکه دارابودن آثار مالی این حقوق، می‌طلبد که تصرف و استیلا فقط به مال مادی اختصاص پیدا نکند؛ چراکه در نقطه مقابل، ماده ۳۰۸ قانون مدنی در تعریف غصب تصریح می‌کند غصب به معنای استیلا بر حق غیر به گونهٔ عدوان است. هرچند مشهور فقیهان در تعریف غصب آورده‌اند: «الغصب هو الاستیلاء علی مال الغير بغیر حق» (حلی، ۱۴۲۰ هـ، ج ۴، ص ۵۱۹؛ بروجردی، ۱۴۱۳ هـ، ص ۱۶۰)، برخی فقیهان معاصر همانند تعریف غصب در قانون مدنی آورده‌اند: «وهو الاستیلاء علی مال للغير من مال او حق عدوانا» (موسوی خمینی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۷۲). سرانجام استیلا بر حق غیر، اشاره به امکان دادخواهی صاحب حق خواهد داشت؛ خواه حق مورد استیلا مادی باشد یا غیرمادی. بنابراین با ارزیابی دو ماده ۱۴۶ و ماده ۳۰۸ قانون مدنی، می‌توان نتیجه گرفت که استیلائی بر حقوق فکری به صورت عدوانی مشمول احکام غصب است؛ ازاین‌رو برای توجیه و صحت ماده ۳۰۸ که توسعه‌ای در استیلا و تصرف داده، چاره‌ای در همین توسعه در ماده ۱۴۶ قانون مدنی نیست؛ چه اینکه اگر استیلائی بر حق غیر مشمول احکام غصب است و استیلا به حقوق فکری در احکام غصب راه پیدا می‌کند، پس استیلا به حق برای تملک یا اختصاص آن حق به صاحب حق نیز باید معنا داشته باشد؛ زیرا وجه مشترک هر دو، استیلا بر مال غیرمادی است؛ ازاین‌رو صاحب اثر وقتی اثر او به منصفه ظهور و بروز می‌رسد، حقی به این اثر پیدا می‌کند. بنابراین در صورت پایان یافتن مدت اعتبار این حق توسط قانون، طبعاً حیات اثر فکری نیز مباح خواهد شد؛ زیرا اثر پیش‌گفته در زمره مباحات قرار خواهد گرفت.

رابطه اثر با صاحب آن در اثر فکری

در ادامه پرسش قبلی که مطرح می‌کرد آیا حیازت در حقوق فکری راه دارد، پرسشی دیگر پدید می‌آید که رابطه اثر ایجادشده با صاحب اثر چگونه است؟ اگر مثلاً گفته شود صاحب اثر، مالک آن اثر است، در این حالت تا زمانی که اثر در ملکیت صاحب آن باشد، طبعاً حیازت آن نیز امکان ندارد یا اینکه اثر با صاحب آن هیچ ارتباطی نخواهد داشت؟ در مقابل برخی نویسندگان اهل سنت که حق التألیف را انکارنشدنی دانسته‌اند (الدربینی، ۱۴۰۱ هـ، ص ۱۷۴)، برخی از فقیهان نظیر امام خمینی معتقدند آنچه به حق التألیف و حق اختراع و حصر شیء تجاری به تجار معروف شده، حق شرعی به حساب نمی‌آید و نفی سلطه مردم بر اموالشان بدون اینکه عقدی و شرطی در میان باشد، جایز نیست (موسوی خمینی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۶۲۵).

همچنین گفته شده است حق چاپ، نشر، تألیف و حق اختراع به مفهومی که در قوانین موضوعه جدید از آن تعریف شده و آثاری که بر آن مترتب نموده‌اند، بر احکام و نظامات اسلامی تطبیق نمی‌شود و صرف نظر از اینکه در زمان شارع منشأ انتزاع این حقوق وجود داشت، با این وجود اعتبار حق نشده است و بنا بر عدم اعتبار آن بوده است. به طور کلی می‌توان گفت دلیلی بر حرمت نفس اقتباس و تقلید از کار دیگران وجود ندارد (صافی گلپایگانی، ۱۳۷۱ هـ.ش، ش ۲ - ۳)؛ بنابراین چاپ کتاب و نوشتن جمله «حق چاپ و تقلید محفوظ است» فی نفسه حقی ایجاد نمی‌کند.

بر این اساس، وجودداشتن حق تألیف طبق این دیدگاه بر مبانی نظیر وجود قاعده سلطنت و قاعده وفای به شرط و سیره عقلا استوار شده است؛ زیرا خریدار کتاب، مالک کتاب است و حق کپی و انتشار آن را خواهد داشت و فروشنده یا ناشر شرط عدم انتشار آن را به خریدار نکرده تا وفای به آن لازم باشد؛ همچنین در توجیه این دیدگاه آورده‌اند عقلاً بر این امر اتفاق نظر ندارند که به مجرد چاپ کتاب برای چاپخانه حقی ایجاد گردد. همچنین توافق عقلاً بر منع

تقلید قطعیت پیدا نکرده است؛ زیرا طبیعت مردم در بهره‌گرفتن و تقلید در همه امور، اعمال، اختراعات و حرفه‌ها استوار است و عقلاً تقلید را در امور صنعتی و ساختن شیء از روی نمونه نفی نمی‌کنند (مطهری، ۱۴۰۸ هـ، ص ۱۸۶ به نقل از عمیق، ص ۱۳۲).

در مقابل برخی از حقوقدانان نظیر کاتوزیان به حق بودن موارد فوق تصریح می‌کند و می‌نویسد: «پاره‌ای از حقوق مالی با آنکه از نظر اقتصادی دارای ارزش است، بر اشیاء عالم خارج اعمال نمی‌شود و موضوع آن فعالیت و فکر انسان است؛ از این رو در تعریف این دسته از حقوق می‌توان گفت حقوقی است که به صاحب آن اجازه می‌دهد تا به انحصار از منافع و شکل خاصی از فعالیت یا فکر انسان استفاده کند؛ برای مثال حقی که تاجر و صنعتگر به نام تجارتي یا شکل خاص محصولات و کالاهای خود دارد یا حقی که نویسنده اثر ادبی یا مخترع به تألیف و اختراع خود پیدا می‌کند، بی‌گمان از حقوق مالی و با ارزش است (کاتوزیان، ۱۳۷۸ هـ.ش، ص ۶۰). این دیدگاه نیز بر مبانی‌ای استوار است که از جمله می‌توان به قاعده لاضرر به آثار فکری و ادبی اشاره نمود؛ به این بیان که اگر شارع آثار فکری و ادبی را برای پدیدآورنده به رسمیت نشناسد و حقی به پدیده فکری برای او در نظر نگیرد، از عدم جعل حکم به پدیدآورنده یا در نگاه کلان به جامعه، زیان وارد می‌شود، البته در صورتی که لاضرر شامل احکام عدمی شود (حکمت‌نیا، ۱۳۸۶ هـ.ش، ص ۳۹۹).

دیگر از مبانی وجود حق در حقوق فکری، بنای عقلاست؛ به این بیان که بنای عقلادر زمان شارع درباره حیا، کار و صنعت، ناظر به امور مادی است و شارع تنها همین مقدار از بنا را امضا کرده است؛ ولی با پیدایش صنعت و توسعه نشر، عقلاً به اعتبار مالکیت فکری به امور غیر مادی نیاز پیدا کرده‌اند و اگر کار و حیا، در این امور را موجب ملکیت می‌دانند، درحقیقت در مبنا و ارتکاز خود توسعه داده‌اند (یوسف‌وند، ۱۳۸۵ هـ.ش، ص ۱۱۶). همچنین از دیگر مبانی بیان شده در وجود حق آثار فکری، می‌توان به مقاصد شریعت اشاره کرد؛ به این بیان که اگر از مالکیت فکری حمایت نشود، انگیزه تألیف و نشر از میان خواهد رفت و با ازمیان رفتن انگیزه،

جریان علمی و پیشرفت جامعه با رکود مواجه خواهد شد و شارع رکود علمی را نمی‌خواهد؛ ازاین‌رو می‌توان رضایت شارع را بر اعتبار و وجود حق آثار فکری و ادبی را کشف کرد (قلعه جی، ۱۴۲۰ هـ، ص ۱۳۱؛ حکمت‌نیا، ۱۳۸۶ هـ.ش، ص ۴۲۴).

با توجه به اهمیت اثر فکری حتی می‌توان به ادله ثابت‌کننده ایجاد حق برای صاحب اثر آن، مذاق شریعت را نیز اضافه کرد؛ به این بیان که فقیهان شیعه همچنان که گاه از رهگذر دلیلی روشن، دیدگاه شارع را حس می‌کنند، در پاره‌ای موارد که دلیلی مستقیم برای بیان حکم وجود ندارد، از تجمیع شواهد و قراین آن را می‌بویند (شمّ الفقاهه) یا می‌چشند (ذوق فقهی) یا به سلیقه و مذاق شارع در آن مسئله پی می‌برند (مذاق شارع) (مالکی نجفی، ۱۳۸۰ هـ.ش، ج ۱، ص ۱۸۸؛ ستوده خراسانی، ۱۳۹۱ هـ.ش، ص ۱۵۶). به این ترتیب بین صاحب اثر و اثر یک ارتباط منطقی ایجاد می‌شود و او این اثر را ایجاد کرده است. علقه ایجاد شده بین اثر و صاحب آن را می‌توان نوعی حق برای صاحب آن قلمداد کرد؛ چرا که در امور عینی مانند حق اولویت به تحجیر یا مکانی که شخص در مسجد برای خود انتخاب کرده است، رابطه‌ای بین شخص و عین است که شارع مقدس برای شخص حقی در نظر گرفته است. بنابراین اثر ایجاد شده در نتیجه فکر و اندیشه، حقی است که صاحب اثر به خود اثر پیدا کرده است. در واقع به حکم مذاق فقه و شرع، ایجاد حق برای صاحب اثر امری مسلم و اطمینانی است که در پاره‌ای موارد به خیلی کمتر از آن را شرع مقدس برای شخص قائل به وجود حق شده است. بنابراین در صورت ایجاد اثر، اگر قائل به عدم وجود حق شویم، نوعی ظلم به صاحب اثر شده است؛ ازاین‌رو ارتباط تنگاتنگی بین حکم عقل و مذاق شریعت در این مورد خاص دیده می‌شود. بر این اساس، برخی صاحب نظران نوشته‌اند: اگر قانون‌گذار مالکیت شخص و سلطنت وی را بر شیئی اعتبار دهد، این اعتبار «حق» خواهد بود (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸ هـ.ش، ج ۱، ص ۵۵).

نتیجه سخن ایشان این است که حق نوعی سلطنت و ملک است و اینکه صاحب حق اختیار انجام و عدم انجام آن را به لحاظ چنین سلطنتی دارد. اشکالی که بر این سخن وارد می‌شود این است که حق نوعی سلطنت نیست، بلکه سلطنت از آثار حق به حساب می‌آید

(خراسانی، ۱۴۰۶ هـ، ص ۴)؛ چراکه ممکن است شخصی بر مالی حق داشته باشد، ولی بر آن سلطنت نداشته باشد؛ مثلاً اگر حق تحجیر به صغیر یا محجور منتقل شود، دارنده حق به حساب می‌آیند، بدون اینکه بر آن امر سلطنت داشته باشند. همچنین گاهی سلطنت وجود دارد، بدون اینکه صاحب سلطنت حق داشته باشد؛ مثلاً شخص بر نفس خود سلطنت دارد، ولی در برابر خود صاحب حق تلقی نمی‌شود (موسوی خمینی، ۱۴۱۰ هـ، ج ۱، ص ۲۲). دیدگاه دیگری حق را به منزله ملکیت ضعیف قلمداد می‌کند و بیان می‌دارد حق اضافه ضعیفی است که برای صاحب حق حاصل می‌شود؛ قوی‌ترین اضافه مالکیت عین است و اضافه متوسط، مالکیت منفعت است. به عبارت دیگر حق، سلطنت ضعیف بر مال است که سلطنت بر منفعت از آن قوی‌تر و سلطنت بر عین از هر دو قوی‌تر است (طباطبایی یزدی، ۱۳۷۸ هـ، ج ۱، ص ۵۵؛ نائینی، ۱۳۷۳ هـ، ج ۱، ص ۱۰۶).

برخی به این تحلیل اشکال کرده‌اند؛ اولین اشکال این است که حق نوعی ملک نیست، بلکه اعتباری در کنار مالکیت است؛ زیرا فهم عرف این است که در مواردی حق صدق می‌کند، بدون اینکه بتوان از ملک سخن گفت؛ مثلاً اگر کسی به نشستن در مکانی مثل مسجد یا موقوفات عام سبقت گرفت، به آن مکان دارای حق دانسته می‌شود، بدون اینکه بتوان گفت مالک است (موسوی خمینی، ۱۴۱۰ هـ، ج ۱، ص ۲۲). اشکال دیگر این است که ملک دارای شدت و ضعف است؛ زیرا مالکیت امری اعتباری بسیط است (موسوی خمینی، ۱۴۱۰ هـ، ج ۱، ص ۲۲؛ روحانی، ۱۴۱۸ هـ، ج ۳، ص ۱۶؛ تبریزی، ۱۴۱۹ هـ، ج ۱، ص ۲۳۶). برخی دیگر از فقیهان نوشته‌اند حق و ملک هر دو اعتباری هستند و برای اعتبار باید به انگیزه معتبر نگاه کرد. وقتی به انگیزه خردمندان نگاه می‌کنیم، درمی‌یابیم که خردمندان با توجه به رابطه تکوینی میان شخص و فعل که شخص بر فعل خود سلطه دارد، می‌خواهند همین سلطه را میان شخص و افعال و اشیای منفصل از او برقرار کنند.

بنابراین با ملاحظه و توجه به رابطه حق و ملک، به این نتیجه دست می‌یابیم که هر دو از باب سلطنت است؛ گرچه ممکن است در میزان احکام مترتب بر موضوعات تفاوت‌هایی وجود

داشته باشد (حائری، ۱۴۲۳ هـ، ص ۱۲۲). بنابراین در موضوعاتی نظیر اثر فکری و ادبی و هنری، صاحب اثر از آن جهت که بر اثر خود سلطه دارد، ذی حق محسوب می‌شود و از آن جهت که حق در این موارد منافاتی با ملکیت ندارد، آن اثر ملک صاحب اثر نیز خواهد بود. بنابراین نقطه مشترک حق و ملک در سلطنتی است که مالک داراست؛ ولی می‌توان گفت در آثاری که اثر بیشتر و دیگری اثر کمتر دارد. با این تفاوت که آثار ملک بسیار وسیع است؛ چرا که حوزه اختیارات مالک جامع و مانع و دائم است، اما حق ممکن است در هر یک از ابعاد مقید باشد (حکمت‌نیا، ۱۳۸۶ هـ. ش، ص ۱۲۷). سرانجام، آنچه انسان در دنیای واقع از لحاظ مالکیت درمی‌یابد، مالکیتی است که میان خود، افعال، قوا و اعضای خود یافته است. انسان فکر خاصی را از خود می‌داند؛ زیرا واقعاً وجود آن فکر متکی و مستند به اوست؛ اگر او نبود، آن فکر هم نبود. همچنین رابطه‌ای که میان خود و اعضای خود درک می‌کند (مطهری، ۱۳۶۸ هـ. ش، ص ۵۱). این سلطه حالت تکوینی دارد و پس از آن انسان شبیه این سلطه را میان خود و دیگر موضوعات خارج از خود اعتبار داده و یک علقه اعتباری به وجود آورده است. ماهیت این رابطه همان سلطنت است، اما احکام مترتب بر سلطنت متفاوت است؛ در برخی موارد مانند ایجاد رابطه ملکی، احکام مترتب بر سلطنت وسعت بیشتر و در مواردی مانند حق، دارای وسعت کمتری است. در نتیجه حق و ملک به لحاظ فلسفی دارای ماهیت واحد و تفاوت آن دو در میزان و مقدار احکام است (حائری، ۱۴۲۳ هـ، ص ۱۲۲).

۳-۱-۳. عقود و تعهدات

قانون‌گذار عقود و تعهدات را یکی از اسباب تملک به شمار آورده است. تملک ممکن است توسط یکی از عقود بیع، معاوضه، صلح یا وقایع حقوقی محقق شود. باید گفت اینکه قانون‌گذار تعهدات را از زمره اسباب تملک قرار داده است، در واقع بیان‌کننده این امر است که تعهدات موجب ایجاد ملکیت ذمه متعهد در برابر متعهدله می‌شود و ناظر بر احراز ملکیت به مال نیست. مسئله ملکیت ذمه ریشه در فقه امامیه دارد. قانون‌گذار در ماده ۳۰۰ ق.م.نیز

از مالکیت مافی الذمه سخن می‌گوید که ناظر بر اجتماع وصف داین و مدیون، یک رابطه حقوقی در یک فرد واحد است. به نظر می‌رسد تعهد نمی‌تواند موجب احراز ملکیت اموال فکری به آفریننده آن شود؛ زیرا مالکیت فکری یا معنوی آنچه در مالکیت آفریننده آن قرار می‌گیرد، یک مال فکری است و نه ذمه غیر (حبیب‌ا و حسین‌زاده، ۱۳۹۳ ه.ش، ص ۳۴۶). به همین دلیل بین فقیهان درباره وجود عینیت و عدم عینیت مبیع، در بحث فروش آثار فکری اختلاف شده است. شیخ انصاری در این باره می‌فرماید: «ظاهر آن است که مبیع باید عین باشد» (انصاری، ۱۴۳۰ ه.ج، ص ۳، ۷). بنا بر اطلاق کلام ایشان، بیع منفعت و حقوق فکری محل اشکال است. ظهوری که مرحوم شیخ اعظم ادعا می‌کند، ظهور عرفی از واژه بیع است که برخی این‌گونه توضیح داده‌اند: «متبادر از مفهوم بیع فقط تملیک عین است و اینکه از تملیک منفعت سلب مفهوم بیع شود، صحیح است» (خویی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۱). طبیعی است می‌توان این تبادر و صحت سلب را نیز در ضیق و شداد قرار داد؛ زیرا استنتاج از تبادر بر تمام بودن دو مقدمه متوقف است که هر دو مورد اشکال است.

مقدمه اول: ادعای تبادر خصوص نقل عین از بیع در عصر حاضر است. مقدمه دوم: جریان اصل عدم نقل به واژه بیع از زمان حاضر تا عصر تشریع و بیان شریعت و وحدت عرف، هر دو عصر ناظر بر بیع است. به نظر می‌رسد ادعای اول بر فرض که تمام باشد، به مواردی تمام است که عینی وجود دارد و انتقال آن مشکل ندارد؛ اما در مواردی که پای عین در کار نیست یا عین انتقال‌پذیر نیست، ادعای تبادر ناصحیح است؛ چرا که در محاورات هر روزه، ده‌ها بار از تعبیر فروش امتیاز وام، خرید امتیاز خودرو، فروش فلان حق، خرید ملکیت فکری و ... بهره می‌بریم و بعید به نظر می‌رسد که تعابیر مسامحی باشد. اصولاً می‌توان واژه عین را توسعه داد و آن را تنها بر کالای ملموس و حجیم در خارج اطلاق نکرد. اصل عدم نقل نیز که اصل عقلایی است، بر اطمینان متکی است و در واقع این اطمینان سنجه و دلیل است. در واقع این اصول به گونه‌ای نیست که با تفاوت گسترده زمان و مکان اطمینان بخش باشد و بی‌دغدغه جاری گردد. با این توضیح در تشدید بر ادعای تبادر، وضعیت ادعای صحت سلب واژه بیع

از انتقال منفعت و حقوق فکری نیز روشن است (علیدوست، ۱۳۹۵ ه.ش، ص ۵۳۸).
 شیخ انصاری روایتی از امام (ع) که بر جواز بیع منافع (نه بیع عین) پرده می‌گشاید، حمل بر مجاز و مسامحه در تعبیر دانسته است، نه اینکه کلمه بیع واقعاً صدق عرفی بر این تملیک داشته باشد و احتمالاً به علاقه مشابهت کلمه بیع به جای تملیک عین در تملیک منفعت به کار رفته است. در مورد روایاتی که شیخ اعظم اشاره نموده‌اند، لازم است قبل از هرگونه داوری برخی برای نمونه بررسی شود. در روایات متعددی بر نقل و انتقال اراضی خراجیه بیع و شرا اطلاق شده است؛ با اینکه آنچه در اراضی خراجیه است، حق نفع بردن یا ملک منفعت است. شیخ طوسی در استبصار و تهذیب روایت را به این شکل نقل می‌کند:

«فَأَمَّا مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو بُرْدَةَ بْنُ رَجَاءٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) كَيْفَ تَرَى فِي شِرَاءِ أَرْضِ الْخَرَاجِ قَالَ وَمَنْ يَبِيعُ ذَلِكَ وَهِيَ أَرْضُ الْمُسْلِمِينَ قَالَ قُلْتُ يَبِيعُهَا الَّذِي هِيَ فِي يَدِهِ قَالَ وَيَصْنَعُ بِخَرَاجِ الْمُسْلِمِينَ مَاذَا ثُمَّ قَالَ لَا بَأْسَ اشْتَرِ حَقَّهُ مِنْهَا وَيَحْوُلْ حَقُّ الْمُسْلِمِينَ عَلَيْهِ وَلَعَلَّهُ يَكُونُ أَقْوَى عَلَيْهَا وَأَمْلَى بِخَرَاجِهِمْ مِنْهُ: روایت صفوان بن یحیی از ابو بردہ بن رجاء گفت: به امام صادق (ع) گفتم: نظر شما در مورد خریدن زمین خراج چیست؟ فرمود: چه کسی آن را می‌فروشد، در حالی که از آن مسلمانان است؟ گفتم: کسی می‌فروشد که در دست اوست. فرمود: با خراج مسلمانان چه می‌کند؟ سپس فرمود: باکی نیست، حق او را بر آن زمین بخرد و خراج مسلمانان را خود بر عهده گیرد. چه بسا این خریدار در اداره زمین توانمندتر از او باشد و بیش از او بتواند خراج به مسلمانان بپردازد» (طوسی، ۱۳۹۰ ه.ش، ج ۳، ص ۱۰۹).

بررسی سندی

تمام راویان حدیث در کتاب‌های رجال جز ابو بردہ بن رجاء به‌ویژه صفوان بن یحیی که از اصحاب اجماع است، توثیق دارند و همه از بزرگان و اجلای امامیه هستند. در مورد اعتبار حدیث، برخی از فقیهان مانند مجلسی اول (مجلسی، ۱۴۰۶ ه.ج ۷، ص ۱۶۷) و مجلسی

دوم در برخی از آثارش (مجلسی، ۱۴۰۶هـ، ج ۶، ص ۴۲۶) و صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۴هـ، ج ۲۱، ص ۱۵۸) روایت را صحیح دانسته‌اند و برخی دیگر (منتظری، ۱۴۰۹هـ، ج ۳، ص ۱۹۸) به علت نداشتن توثیق و مدح، راوی را مجهول دانسته‌اند؛ اما نوشته‌اند به دلیل نقل صفوان از او، ضعف سند جبران خواهد شد.

برخی فقیهان ایستاده بر قلّه، مانند آیت‌الله شبیری در درایه النور راوی را بنا بر تحقیق امامی ثقه دانسته‌اند. نکته‌ای که آیت‌الله زنجانی با عنوان قاعده مطرح می‌کند، این است که مرحوم شیخ در عدة الاصول درباره سه نفر از اصحاب اجماع (صفوان بن یحیی، ابن ابی عمیر و بزنطی) فرموده است که آنان «لایروون ولا یسرلون الا عن ثقة» و این بدان معناست که ایشان به وثاقت روایتی حکم کرده است که هر یک از این سه نفر از آنان نقل حدیث کرده‌اند (زنجانی، ۱۴۱۹هـ، ج ۲۰، ص ۴۹۴). البته طبق نظر ایشان تنها مشایخ بلاواسطه این سه نفر ثقه هستند و به وثاقت مشایخ با واسطه آنان به دلیل نقض‌های زیادی که به آن وارد است ملتزم نیستند (زنجانی، ۱۴۱۹هـ، ج ۲۰، ص ۴۹۴). بنابراین با توجه به اینکه روایت بالا در طریق یکی از اصحاب اجماع قرار گرفته است، طبق نظر آیت‌الله زنجانی دست‌کم می‌توان به وثاقت ابوبرده بن رجاء معتقد بود.

بررسی دلایلی

در تحلیل این روایت و روایات نظیر آن می‌توان گفت هر محقق در برخورد با این قبیل روایات، امری طبیعی حس می‌کند که گاه طرفین معامله انگیزه بیع دارند؛ ولی نمی‌توانند اصل عین را مبادله کنند که اصلاً عینی در کار نیست، نظیر بیع حقوق معنوی یا اینکه نظر بر بیع منفعت خواهد بود. به کاربردن بیع و شرا در مورد روایات مسامحه نیز مجاز و با نصب قرینه و علاقه نیست؛ چراکه هیچ‌گونه قرینه و علاقه‌ای احساس نمی‌شود. به راستی چه انگیزه‌ای در این مسامحه و مجاز بوده که مرحوم شیخ بدان اعتقاد پیدا کرده است؟ مجاز و مسامحه بدون وجه قبیح است و تسامحی که منشأ اشتباه آیندگان گردد، قبیح‌تر. این‌گونه مسامحه از

قانون‌گذار عرفی که قانونش به زمان و مکان خاص محدود است، پذیرفته نمی‌شود؛ چه رسد به قانون‌گذاری که قانونش جامع و جاودانه است.

گفتنی است برخی نویسندگان در این‌گونه روایات به کشف نوعی ارتکاز و استعمال واژه بیع و شرا در نقل منفعت و حق نظر داده‌اند (علیدوست، ۱۳۹۵ ه.ش، ص ۵۴۰)؛ اما به نظر می‌رسد تمسک به ارتکاز در اثبات مالکیت حقوق فکری از آنجاکه ارتکاز یک دلیل لبی است، بایسته نیست؛ زیرا در این‌گونه موارد به قدر متیقن عمل می‌شود و قدر متیقن همان است که در دلیل به آن تصریح شده است. اگرچه در ارتکاز بر خلاف سیره عقلا یا متشرعه، نوع حکم از حیث وجوب، حرمت، و... مشخص می‌شود (شاهرودی، ۱۴۲۶ ه.ج، ۱، ص ۳۴۶)، اما اطلاق ندارد که شامل جمیع افراد شود.

بنابراین طبق نظر شیخ انصاری آنچه متعلق حکم بیع قرار می‌گیرد، عین است و تعدی آن به منفعت عین تعبیر در مسامحه است. با این وجود روایت ابویرده تصریح می‌کند منفعت عین نیز می‌تواند مورد بیع قرار گیرد. به نظر نگارنده، تعدی از تعلق حکم بیع از عین خارجی به مالکیت فکری می‌تواند از باب الغای خصوصیت باشد؛ زیرا بیع ویژگی‌هایی از قبیل عین بودن خصوصیتی ندارد و غیرمؤثر در تعلق حکم است و حقیقت بیع برخلاف آنچه شیخ انصاری و نیز قانون مدنی در تعریف بیع در ماده ۳۳۸ بیان کرده‌اند، در زمان شارع از عین به منفعت نیز سرایت کرده است.

بنابراین حقیقت بیع را نباید مبادله مال به مال دانست، بلکه باید گفت حقیقت بیع امری اعتباری است و در عالم اعتبار به نحوی از انحا اعتبارپذیر است و ملکیت حاصل از بیع نیز اختصاص به تملیک عین ندارد؛ همان‌طور که ملکیت جده نیز امری اعتباری است (نائینی، ۱۳۷۳ ه.ش، ج ۱، ص ۳۵)؛ از این رو برخی بزرگان معاصر نوشته‌اند کلمه بیع زمانی به معنای نقل اعیان یا تبادل مال با مال بود؛ ولی پدید آمدن شرایط جدید و پیدایش حقوق و مالکیت‌های معنوی سبب شد که فهمی جدید از بیع پیدا شود که بر معاوضه حقوق نیز

صادق باشد؛ مانند بیع حق سرقتی یا فروش حق نشر، حق اختراع، حق تألیف و مانند آن. شرایط جدید و پیدایش حقوق جدید در مجتمع انسانی، فقیه را وادار به بازنگری در حقیقت بیع می‌کند؛ در نتیجه سبب تجویز بیع حقوق و امتیازات می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷هـ، ص ۲۸۱).

یکی از مسائل مهم در بحث آثار فکری این است که هرگاه مالک اثر فکر از حق خود اعراض کند، حکم حیازت و تملک آن اثر از سوی اشخاص ثالث انجام شود، حکم چه خواهد بود؟ اعراض در اصطلاح حقوقی چشم پوشیدن مالک از مال خود است (لنگرودی، ۱۳۷۸هـ.ش، ص ۶۳)؛ بنابراین اعراض حقی است که به مال تعلق می‌گیرد. قانون‌گذار ایران در ماده ۱۷۸ قانون مدنی، اعراض را به مالی که در دریا غرق می‌شود، موجب خروج از مالکیت مالک می‌داند و آن را در شمار مباحات قرار داده است و این قاعده به نظر یکی از نویسندگان حقوق مدنی از باب تمثیل است و اعراض از هر مالی سبب اسقاط حق مالکیت می‌شود (امامی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۵۶) و از طرفی انصراف از حق رهن در ماده ۸۷۸ قانون مدنی نیز پیش‌بینی شده است.

بنابراین اعراض از مسقطات مالکیت است و مال را در زمره مباحات درمی‌آورد. نکته قابل توجه این است که دکترین حقوقی اعراض را مسقط حقوق عینی می‌دانند (امامی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۴۳) و صرف رهاکردن مال بدون قصد انشاء اصولاً سبب سقوط حق عینی نیست (بیات، ۱۳۹۷هـ.ش، ص ۹۷)، از این رو اعراض از اموال مادی در قانون مدنی و برخی از قوانین خاص همچون قانون ثبت پذیرفته شده است؛ ولی درباره آثار فکری هیچ مقرره‌ای وجود ندارد. با وجود اینکه عینی بودن آثار فکری محل تردید است، این پرسش مطرح است که اعراض از آثار فکری ممکن خواهد بود؟ با توجه به برخی روایات راهی برای پاسخ به پرسش بالا باز می‌شود.

«عَلَيْ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الثَّوْقَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام ... إِذَا غَرِقَتِ السَّفِينَةُ وَ مَا فِيهَا فَأَصَابَهُ النَّاسُ فَمَا قَذَفَ بِهِ الْبَحْرُ عَلَى سَاحِلِهِ فَهُوَ

لِأَهْلِهِ وَهُمْ أَحَقُّ بِهِ وَمَا غَاصَ عَلَيْهِ النَّاسُ وَتَرَكَهُ صَاحِبُهُ فَهُوَ لَهُمْ: هرگاه کشتی و آنچه در آن است غرق شود و اموال به دست مردم بیفتد، آن اموالی که دریا به ساحل آورده است، متعلق به صاحبانش خواهد بود؛ زیرا ایشان محق‌تر به این اموال هستند و آن اموالی که با غواصی به دست آورده‌اند و صاحبانش آن را رها نموده‌اند، متعلق به خارج‌کنندگان آن اموال است» (کلینی، ۱۴۰۷ هـ.ش، ج ۵، ص ۲۴۲).

بررسی سندی روایت نوفلی

روایت به لحاظ سند موثق است؛ زیرا برخی بزرگان امامیه در مورد روایات سکونی و دیگر راویان عامی که از امامان نقل کرده‌اند و نزد ایشان هم فتوا بر خلاف و روایت معارضی با آنها نبود، عمل کرده‌اند (طوسی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۴۹)؛ از این رو محقق حلی دیدگاهی را که چون روایت مستند به سکونی بود و او فردی عامی است، مخدوش می‌کند و مورد نقد قرار می‌دهد و می‌نویسد اگرچه سکونی عامی مذهب است، از راویان ثقه محسوب می‌شود. شیخ طوسی نیز در چند قسمت از کتابش بیان می‌کند اصحاب امامیه اجماع دارند بر آنچه سکونی آن را روایت می‌کند و عامی بودن ضرر به صحت روایت نمی‌زند و کتاب‌های فقیهان ما پر از فتاوی‌ای مستند به روایت سکونی است (حلی، ۱۴۱۳ هـ.ش، ص ۶۴). نکته مهم درباره روایات سکونی این است که چون غالب روایات سکونی از طریق نوفلی است، عمل طایفه به روایات سکونی دلیل بر پذیرش نقل نوفلی خواهد بود (زنجانی، ۱۴۱۹ هـ.ج، ج ۲۰، ص ۶۲۷۶ - ۶۵۵۶).

بررسی دلالتی

این روایت را برخی فقیهان با عنوان «إِذَا غَرِقَ شَيْءٌ فِي الْبَحْرِ وَأَعْرَضَ مَالِكُهُ عَنْهُ» (یزدی، ۱۴۰۹ هـ.ج، ج ۲، ص ۳۷۸) مطرح کرده‌اند. مقتضای اطلاق روایت این است که وقتی کسی با

غواصی مالی را به دست آورد، صاحب مال را بشناسد یا نه، می‌تواند آن را تملک کند (خویی، ۱۴۱۸ هـ، ج ۲۵، ص ۱۱۹). نکته قابل توجه از عبارت «و ترکیه صاحبیه» این است که امام (ع) فرضی که مالک مال را رها کند، قابل تملک دانسته است؛ از این رو اگر مالک از آن اعراض نکرده باشد، تملک پذیر نیست. بنابراین با قرائن و شواهد و ظاهر حال می‌توان به دست آورد که وضعیت مالک با این مال چگونه است؛ چراکه مورد روایت در فرض غرق شدن مال است و اینکه مالک، مال خود را رها کرده و دیگر سراغ مال خود را نخواهد گرفت. بنابراین اگر اعراض مالک احراز نشود، قابل تملک نیست. در نتیجه هرگاه در آثار فکری و علایم تجاری و صنعتی اگر مالک از اثر فکری یا علامت تجاری اعراض کرده باشد، در صورتی که قانون امری بر خلاف تملک نباشد، قابل حيازت و تملک خواهد بود.

۳-۱-۴. اخذ به شفعه

قانون‌گذار یکی از اسباب تملک را اخذ به شفعه قرار داده است. بر اساس ماده ۸۰۸ ق.م، حق شفعه حقی است که هرگاه مال غیر منقول تقسیمی بین دو نفر مشترک باشد و احدی از دو شریک حصه خود را به قصد بیع به شخص ثالث منتقل کند، شریک دیگر حق دارد قیمتی که مشتری داده است به وی بدهد و حصه مبیع را تملک کند؛ این حق را حق شفعه و دارنده آن را شفیع گویند. بر اساس ماده ۸۲۳ ق.م، حق شفعه بعد از موت شفیع به وارث یا وارثان وی منتقل می‌شود. این ماده با نظریه مشهور فقها مطابقت دارد. به هر حال یکی از اسباب تملک، اخذ حق به شفعه است. شفعه حق مالی است و قانون‌گذار اختیار تملک قهری سهم فروخته شده را حق نامیده است. در حقیقت امتیازی است که قانون‌گذار به منظور حفظ منافع شریک به او می‌دهد تا به دلخواه از آن استفاده نماید که این حق وسیله تملک و تحصیل مال است و به این اعتبار باید آن را حق مالی به حساب آورد؛ به همین دلیل دارنده حق می‌تواند از آن صرف نظر نماید یا آن را بخرد (کاتوزیان، ۱۳۷۰ هـ.ش، ص ۲۱۵).

۳-۱-۵. ارث

یکی از اسباب تملک که در عرض دیگر اسباب ارادی موجب تملک می‌شود، ارث است. انتقال اموال از طریق ارث به طور قهری و رایگان صورت می‌گیرد و اراده متوفی و وارثان در تحقق انتقال نقشی ندارد؛ ازاین‌رو قانون مدنی در بند ۴ ماده ۱۴۰ به طور مستقل ارث را یکی از اسباب تملک نام برده است تا نشان دهد تملک ناشی از ارث ارادی نیست. برای آنکه فردی از دیگری ارث ببرد، عوامل متعددی باید جمع شود؛ باید شخصی وفات کند، متوفی خویشاوندانی داشته باشد، ترکه‌ای موجود باشد و وارثان زنده و دارای نسب مشروع باشند. افزون بر آن نباید مانعی برای ارث بردن وارثان وجود داشته باشد.

ارث در لغت: در معنای مصدری به معنای سهم بردن از اموال متوفی و میراث بردن است (معین، ۱۳۶۰ ه. ش، ج ۱، ص ۱۹۴). از نظر اصطلاحی برخی گفته‌اند: ارث به مفهوم انتقال قهری مالکیت اموال از متوفی به ورثه اوست (مصطفوی، ۱۴۰۲ ه. ش، ج ۱۳، ص ۷۸). در ماده ۵۷۴ قانون مدنی که شرکت قهری را در نتیجه ارث پیش‌بینی می‌کند، ارث در معنای انتقال دارایی به کار برده شده است. مواد ۸۳۷، ۸۵۲، ۸۶۱، ۸۶۷، قانون مدنی هم با مفهوم ارث به معنای انتقال ترکه سازگار است. با این وجود به نظر می‌رسد معنای اصطلاحی ارث با استحقاق وارثان بر دارایی مورث تناسب بیشتری دارد. یکی از مصادیق دارایی مورث اموال فکری وی است که به ورثه به ارث می‌رسد. طبق ماده ۱۲ قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان و هنرمندان (مصوب ۱۳۸۹)، آثار فکری شخص بعد از فوت وی به صورت قهری به مدت پنجاه سال به ورثه وی منتقل می‌شود و قانون‌گذار از آن حمایت کرده است. بعد از پنجاه سال از ورثه توسط دولت سلب مالکیت می‌شود. اما درباره حق معنوی پدیدآورنده ماده ۴ قانون مذکور مقرر نموده است: «حقوق معنوی پدیدآورنده غیر قابل انتقال است». هرچند این حقوق از طریق ارث وصیت انتقال‌ناپذیر است، چون قائم به شخص خود متوفی است، به نظر می‌رسد حمایت از شخصیت پدیدآورنده منحصر به زمان حیات وی

نیست. حمایت از شخصیت وی اقتضا می‌کند که بعد از مرگ او به وسیله قائم مقام وی اجرا شود. افزون بر آن لطمه به شخصیت عملی مؤلف بعد از فوت وی، لطمه به شخصیت بازماندگانش محسوب می‌شود و سبب تألم روحی وارثان می‌گردد. به هر حال آنچه قابل به‌ارث بردن و در نتیجه موجب تملک می‌شود، حقوق مادی اموال فکری است که قانون‌گذار آن را برای ورثه آفریننده تا پنجاه سال بعد از وفات وی شناسایی نموده است و بعد از آن در اختیار عموم قرار می‌گیرد.

نتیجه

با توجه به آنچه درباره اسباب ملکیت در مسائل جدید بیان شد، طبق ماده ۱۴۰ قانون مدنی ایران می‌توان حیازت، عقود و تعهدات، اخذ به شفعه و ارث را از اسباب تملک بر مصادیق جدیدی چون اثر فکری قلمداد کرد. با وجود مخالفت‌های فقیهان بزرگی چون شیخ انصاری در ارتباط با ملکیت عین معین در مفهوم بیع، دیدگاه دیگری در این ارتباط وجود دارد که می‌گوید سبب انتقال به واسطه بیع، اختصاصی به عین معین نخواهد داشت؛ زیرا روایاتی از قبیل روایت ابو برده بن رجاء، توسعه‌ای به مفهوم بیع داده شده است که با الغای خصوصیت از مورد روایت به دیگر موارد نظیر انتقال و بیع اثر فکری قابل تسری است. همچنین تکیه امام (ع) بر خریداری از حق بوده است و خریداری از حق اختصاصی به عین یا منفعت ندارد؛ از این رو گرچه اثر فکری تا زمانی که یک اثر فکری است، عینیت ندارد و طبق دیدگاه شیخ انصاری انتقال اثر فکری در حقیقت بدان بیع گفته نمی‌شود، با توجه به تبادل عرفی از بیع اثر فکری در ضمن وجود یک حق، دیدگاه مرحوم شیخ انصاری مخدوش خواهد بود. بنابراین در صورت اعراض مالک از اثر خود در صورت نبود قانون امری بر خلاف نظر مالک، ملکیت اثر در صورتی که مالک اثر خود را رها کند و رابطه و علقه ملکیت را از هم گسست، این مال جزء مباحات قرار می‌گیرد و حیازت و به ملک درآوردن آن توسط هر شخص بلامانع خواهد بود.

امام (ع) در موثقه نوفلی ضابطه‌ای می‌دهد که اختصاص به مورد ندارد و با الغای خصوصیت از مورد روایت که عین معین است به دیگر حقوق از جمله اثر فکری می‌تواند در زمره ضابطه روایت قرار گیرد؛ از این رو کسی که اثر خود را رها و اعراض کند، تملک آن به عنوان مباحات جایز خواهد بود.

کتاب‌نامه

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ هـ). لسان العرب. بیروت: دار صار.
۲. امامی، سید حسن. [بی تا]. حقوق مدنی. تهران: اسلامیه.
۳. انصاری، مرتضی. (۱۴۳۰ هـ). کتاب المکاسب. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۴. آیین‌نامه اجرایی موضوع ماده (۲۱۸) قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۶۶/۱۲/۳ با آخرین اصلاحات مصوب ۲۳/۰۳/۱۳۹۰.
۵. باریکلو، علیرضا. (۱۳۹۴ هـ.ش). اموال و حقوق مالی. تهران: سمت.
۶. بروجرودی، عبده، محمد. (۱۳۸۰ هـ.ش). حقوق مدنی. تهران: چاپ گنج دانش.
۷. بروجرودی، آقا حسین طباطبایی. (۱۴۱۳ هـ). تقریرات ثلاث. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه.
۸. بیات، فرهاد. (۱۳۹۷ هـ.ش). شرح جامع حقوق مدنی. تهران: ارشد.
۹. تبریزی، میرزا محمد علی. (۱۴۱۹ هـ). مصباح الفقاهه. تقریر ابی‌الحسن سید ابوالقاسم خویی. قم: مؤسسه نشر الفقاهه.
۱۰. توکلی، محمد مهدی. (۱۴۰۰ هـ.ش). آموزش جامع حقوق مدنی. تهران: مکتوب آخر.
۱۱. جعفری لنگرودی، محمد جعفر. (۱۳۸۰ هـ.ش). حقوق اموال. تهران: گنج دانش.
۱۲. جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۱۰ هـ). الصحاح تاج اللغة. بیروت: دار العلم للملایین.
۱۳. حائری، سید کاظم حسینی. (۱۴۲۳ هـ). فقه العقود. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۱۴. حبیبیا، سعید؛ و مجید حسین زاده. (۱۳۹۳ هـ.ش). «بررسی فرآیند تحصیل ملکیت اموال فکری». مطالعات حقوق تطبیقی. دوره ۵. ش ۲.
۱۵. حکمت‌نیا، محمود. (۱۳۸۶ هـ.ش). مبانی مالکیت فکری. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۶. حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۱۳ هـ). الوسائل الشریع. تصحیح: رضا استادی. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی (ره).
۱۷. حلی، حسن بن یوسف. (۱۴۲۰ هـ). تحریر الاحکام الشرعیه علی مذهب الامامیه. قم: مؤسسه امام صادق (ع).

۱۸. خراسانی، محمدکاظم. (۱۴۰۶ هـ). حاشیه کتاب المکاسب. تحقیق: سیدمهدی شمس‌الدین. تهران: وزارت ارشاد اسلامی.
۱۹. خویی، سیدابوالقاسم. (۱۴۱۸ هـ). موسوعه الامام الخویی. قم: مؤسسه آثار الامام الخویی.
۲۰. —. [بی‌تا]. مصباح الفقاهه. [بی‌جا]: [بی‌نا].
۲۱. الدیرینی، فتیح. (۱۴۰۱ هـ). حق الابتکار فی الفقه الاسلامی المقارن. بیروت: مؤسسه الرساله.
۲۲. دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۹۰ هـ.ش). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
۲۳. روحانی، سیدمحمدصادق. (۱۴۱۸ هـ). منهاج الفقاهه التعلیق علی المکاسب الشیخ الاعظم. قم: یاران.
۲۴. ستوده خراسانی، حمید. (۱۳۹۱ هـ.ش). مرگ مغزی. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار.
۲۵. شبیری زنجانی، سیدموسی. (۱۴۱۹ هـ.ش). کتاب نکاح. قم: مؤسسه پژوهشی رای‌پرداز.
۲۶. صافی گلپایگانی، لطف‌الله. (۱۳۷۱ هـ.ش). فصلنامه رهنمون. ش ۲ - ۳.
۲۷. صفایی، سیدحسین. (۱۳۵۰ هـ.ش). «مالکیت ادبی و هنری و بررسی قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان». نشریه حقوق و علوم سیاسی. ش ۶ - ۷.
۲۸. —. (۱۳۹۶ هـ.ش). دوره مقدماتی حقوق مدنی، اشخاص و اموال. تهران: نشر میزان.
۲۹. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم. (۱۳۷۸ هـ.ش). حاشیه المکاسب. قم: اسماعیلیان.
۳۰. طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۹۰ هـ.ش). الاستبصار فیما اختلف من الاخبار. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۱. —. [بی‌تا]. العده فی اصول الفقه. قم: محمدتقی علاق‌بن‌دیان.
۳۲. علیدوست، ابوالقاسم. (۱۳۹۵ هـ.ش). ادله عام قرآنی فقه و حقوق قراردادها. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۳۳. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۵ هـ). القاموس المحیط. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳۴. قلعه‌جی، محمد رواس. (۱۴۲۰ هـ). المعاملات المالیه المعاصره فی ضوء الفقه و الشریعه. بیروت: دارالنفاس.
۳۵. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۷۰ هـ.ش). حقوق مدنی (ایقاع). چ ۱. تهران: نشر یلدا.
۳۶. —. (۱۳۷۸ هـ.ش). دوره مقدماتی حقوق مدنی درس‌هایی از شفعه، وصیت، ارث. تهران: دادگستر.
۳۷. —. (۱۳۸۷ هـ.ش). دوره مقدماتی حقوق مدنی اموال و مالکیت. تهران: دادگستر و نشر میزان.
۳۸. —. (۱۴۰۰ هـ.ش). دوره مقدماتی حقوق مدنی، اموال و مالکیت. تهران: بنیاد حقوقی میزان.
۳۹. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ هـ). الکافی. تحقیق: علی‌اکبر غفاری. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۰. لایقی، غلامرضا. (۱۳۸۱ هـ.ش). حق نشر در کشورهای اسلامی. تهران: خانه کتاب.
۴۱. لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۷۸ هـ.ش). دوره حقوق مدنی، حقوق تعهدات. تهران: گنج دانش.
۴۲. مالکی نجفی (کاشف‌الغطا) جعفر. (۱۳۸۰ هـ.ش). کشف‌الغطاء عن مهمات الشریعه الغراء. تحقیق: عباس تبریزیان. قم: بوستان کتاب.

۴۳. مألوف، لويس. (۱۳۹۵ هـ.ش). فرهنگ المنجد. ج ۲. ترجمه: محمد بندرریگی. تهران: تهران اسلامی.
۴۴. مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۶ هـ). ملاذ الاخبار فی فهم تهذیب الاخبار. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی (ره).
۴۵. مجلسی، محمدتقی. (۱۴۰۶ هـ). روضه المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه. قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور.
۴۶. مصطفوی، حسن. (۱۴۰۲ هـ). التحقيق فی کلمات القرآن الکریم. تهران: مرکز الکتاب للترجمة و النشر.
۴۷. مصطفوی، محمدکاظم. (۱۴۲۷ هـ). القواعد: مأه قاعده فقهیه معنی و مدرکاً و مورداً. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۴۸. مطهری، احمد. (۱۴۰۸ هـ). مستند تحریر الوسیله (کتاب الدیات)، به نقل از امید عمیق. مالکیت های معنوی، بررسی دیدگاه امام خمینی و برخی فقیهان. تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۴۹. مطهری، مرتضی. (۱۳۶۸ هـ.ش). نظری به نظام اقتصادی اسلام. تهران: صدرا.
۵۰. معین، محمد. (۱۳۶۰ هـ.ش). فرهنگ فارسی. تهران: چاپخانه سپهر.
۵۱. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۷ هـ). دایرة المعارف فقه مقارن. قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع).
۵۲. منتظری، حسین علی (۱۴۰۹ هـ). دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة. قم: المركز العالمی للدراسات الاسلامیة.
۵۳. موسوی خمینی، سیدروح الله. (۱۴۱۰ هـ). کتاب البیع. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۵۴. —. [بی تا]. تحریر الوسیله. قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
۵۵. نائینی، محمدحسن. (۱۳۷۳ هـ.ش). منیه الطالب فی حاشیه المکاسب. تهران: المکتبه المحمدیه.
۵۶. نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ هـ). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام. بیروت: دار احیاء تراث العربی.
۵۷. هاشمی شاهرودی، سید محمود. (۱۴۲۶ هـ.ش). فرهنگ فقه مطابق با مذهب اهل بیت (ع). قم: مؤسسه دایره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).
۵۸. یزدی، محمدکاظم. (۱۴۰۹ هـ). العروه الوثقی فیما تعم به البلوی. بیروت: مؤسسه الاعلامی للمطبوعات.
۵۹. یوسف زاده، محمد. (۱۳۸۹ هـ.ش). حقوق مدنی. تهران: نشر میزان.
۶۰. یوسف وند، محمود. (۱۳۸۵ هـ.ش). مبانی حقوق مالکیت معنوی در فقه و قانون. تهران: نشر خرم.